

## ۱۲. چگونگی ذهنی که بر تمامیت هستی احاطه دارد

کریشنامورتی: چند روز پیشتر از این ما در باره ذهنی که بطور کامل از هر حرکتی آزاد میباشد، صحبت کردیم. آزاد از همه آن چیزهایی که فکر در آن گنجانده است؛ گذشته، آینده و از این قبیل. اما پیش از اینکه ما در این زمینه جلوتر برویم، مایلم درباره این واقعیت صحبت کنیم که یک انسان در میان اشکال و ارزشهای مادی اسیر و درست مانند یک زندانی است، و مایلم به این مسئله بپردازیم که اساس اینچنین ماده گزائی انسان در چیست؟

دیوید بوهم: البته، ماتریالیسم در قدم اول نام یک فلسفه معینی است...

— منظورم این نیست. من مایلم گرایش انسان به مادیت را مورد تحقیق و بررسی قرار دهم.

بوهم: همانطور که میدانید، ماده عبارت از همه چیزهایی است که وجود دارد.

— بدین شکل هم میشود به آن نگریست، اینکه تمامی طبیعت و همه اشکال هویت انسانی و یا هر نوع پدیده ای، از خود واکنش فیزیکی نشان میدهند. این واکنش توسط اندیشه شکل میگردد. و اندیشیدن یک روند مادی میباشد. بنابراین واکنش طبیعت یک پاسخ مادی است.

بوهم: من معتقدم که لغت مادی برای واکنش طبیعی، خیلی دقیق نیست. در واقع باید اینطور گفت که

این واکنش، پاسخ ماده به آن است.

— پاسخ ماده بدان؛ بیایید اینرا تا آنجا که میتوانیم دقیق نماییم. اینطور بهتر است. ما داریم در مورد

چگونگی داشتن یک ذهن خالی، خالص و پاک صحبت میکنیم، و ما به این نقطه رسیده ایم که دیوار موجودیت چیزی همچون «من» تخریب شده است. ما میخواهیم به این خلاء برسیم و آنچه را که فرای آن هست و یا پشت آن نهفته، دریابیم؛ اما پیش از آنکه به آنجا برسیم، من سوال میکنم، آیا هر واکنشی مادی است؟

بوهم: ماده در حرکت است. حتی میشود چنین گفت، در این رابطه نمودهایی وجود دارد که میتواند از

این برداشت دفاع نماید، اینکه علم واکنشهای بسیار وسیع و متنوعی را کشف نموده که ما میتوانیم این واکنشها را به سیستم عصبی منتصب نماییم.

— بنابراین آیا شما میتوانید بگویید که ماده و حرکت واکنشهایی هستند که در تمامی ارگانسیمهای

مادی یکسان میباشد؟

بوهم: بله، تا آنجائیکه ما میدانیم، همه نمودههای مادی خودشان را در چارچوب قانون کنش و واکنش

قرار میدهند. هر کنشی زمینه ساز واکنشهای بسیاری میگردد.

— بنابراین اندیشیدن نیز دقیقاً مانند هر کنش و واکنشی یک پروسه مادی میباشد. خوب، حال میتوانیم

کمی جلوتر برویم.

بوهم: اما پیش از اینکه جلوتر برویم، بد نیست این نکته را مورد بحث قرار دهیم که شاید برخی افراد

این نکته را حائز اهمیت و یا دارای مفهوم و معنی خاصی احساس نکنند که متعاقباً ضرورتی برای تحقیق و بررسی در این مورد وجود داشته باشد. این مبحث را میتوان براحتی همان فلسفه ماتریالیستی نامید.

— اما اگر زندگی را تنها در چنین محدوده ای بنگریم، امری بسیار سطحی خواهد بود. قبول دارید؟ در چنین حالتی زندگی اصلاً ارزشی ندارد.

بوهم: شاید که علاوه بر آن میباید به نکته دیگری نیز اشاره کنیم؛ بالاخص در مورد آنچه که دیگران در این زمینه بیان داشته اند — اینکه ماده نه تنها محدود به کنش و واکنش هست، بلکه شاید همچنین دارای یک حرکت خلاقانه نیز باشد. میدانید، حتی ممکن است که ماده اشکال نوینی را نیز خلق کند.

— اما کماکان در همان محدوده و عرصه عملکرد مادی قرار دارد.

بوهم: بله. بیایید این موضوع را کمی دقیق تر تصویر نماییم. ما میبایست متوجه شویم که در اینجا حالات متفاوتی از بروز ماده وجود دارد که به سختی میتوان خود را در این بحث به یکی از آنها بند نمود.

— بیایید اینطور شروع کنیم. آیا شما اندیشیدن را یک پروسه مادی میدانید؟

بوهم: بله. البته، در اینجا افرادی نیز یافت میشوند که به فراتر از این نقطه نیز معتقدند؛ اینکه حتی عملکردهای فرای ماده نیز خود نمود روندی مادی هستند.

— اینرا میدانم. من هم به این نکته اشاره کرده ام. اما قضیه اینچنین نیست.

بوهم: چطور میتوانیم این موضوع را با کلماتی ساده توضیح دهیم؟

— به این طریق که، هر حرکت ناشی از اندیشیدن خود یک روند مادی است.

بوهم: خوب، ما میبایست این موضوع را روشن کنیم آنهم پیش از آنکه از آن بعنوان یک حکم برداشت شود. انسان میتواند ببیند که اندیشیدن، بعنوان یک نگرش، یک پروسه مادی است. حال چگونه میتوانید شما این نکته را متوجه شوید؟

— چگونه یک فرد به این نکته واقف میشود، اینکه اندیشیدن پروسه ای مادی است؟ من فکر میکنم موضوع کاملاً روشنی است. در واقع صحبت برسر تجربه است، رویدادی که در ذهن ثبت میگردد و آنگاه به دانسته ای تبدیل میشود. و تمامی روند اندیشیدن توسط این آگاهی تداوم یافته و آنگاه عمل میگردد.

بوهم: بله. بنابراین ما میگوییم که اندیشیدن یک روند مادی است. اندیشه با این پیش زمینه، خودش را در تمامی عرصه ها میگستراند. بنابراین آیا منظور شما اینگونه است که در صورت مطرح شدن موضوع و یا چیز تازه ای، در راستای حرکت و چگونگی اندیشه هیچ تغییری بوجود نمی آید؟

— بله، اگر قرار باشد که چیز جدیدی در اینجا روی دهد، میبایست ابتدا به اندیشیدن بمشابه پروسه ای مادی پایان داد. این نکته ای است که بوضوح در برابرمان قرار دارد.

بوهم: و آنگاه این اندیشه است که خود را بمیان میکشد.

— دیرتر بله. یک لحظه لطفاً، در نظر بگیرید که پس از آن در اینجا چه روی میدهد. ما میگوییم که هر کنش، واکنشی را موجب میگردد، و هر واکنش بعدی ناشی از این واکنش نیز، بهرحال همه اینها حرکاتی مادی میباشند.

بوهم: بله، یک حرکت مطلقاً میتواند تنها و تنها در انحصار ماده باشد.

— و تا زمانی که ذهن شما در چنین عرصه و حالتی عملکرد دارد، میبایست حرکاتش نیز بهرحال ناشی از ماده باشد. آیا ذهن قادر است که در عرصه ای فرای چنین حالتی قرار گیرد؟ این قدم بعدی است. ما، بهمان

گونه که در اینجا نیز بدان اشاره نموده ایم، بطور مثال متنفر میشویم، و این را بعنوان واکنش اولیه در نظر میگیریم. سپس واکنش ناشی از این کنش، یعنی واکنش دوم، اینکه: "من اینطور نباید باشم"، شکل میگیرد. واکنش سوم در این زمینه اینطور است: "میبایست این حالت را کنترل کرده و یا اینکه بهرحال آنرا تصحیح کنم". بنابراین در اینجا بطور مداوم کنش و واکنش بوجود میآید. آیا میتوانیم متوجه شویم که این یک حرکت بی انتهاست، چیزی که هیچ پایانی برای آن نمیتوان متصور بود؟

بوهم: بله. واکنشها تداوم مییابند، اما اینطور بنظر میرسد که انگار در یک لحظه معین این امر پایان یافته باشد، و انگار که در لحظه بعدی صحبت از یک حرکت دیگر است.  
— اما این هم بهرحال واکنش است.

بوهم: بله کماکان همان است، اما این واکنش جدید خود را بگونه دیگری مینمایاند.  
— واکنش همواره و دقیقاً همانی خواهد بود که پیشتر از این بوده...

بوهم: اما خودش را همواره بگونه دیگری و در اشکالی نوین نشان میدهد.  
— طبیعی است. این درست است. شما چیزی میگویید، من از آن بدم میآید، اما این تنفر یک واکنش است.

بوهم: بله، این واکنش در اولین نگاه یک چیز نو جلوه میکند.  
— اما در واقع امر اینطور نیست.  
بوهم: اما میدانید، طبیعتاً میبایست نسبت به چنین رویدادی آگاه بود، اما ذهن تعمداً وضعیتی ایجاد میکند که مانع کسب این آگاهی گردد.

— ما بهرحال نسبت به این راستا حساس میشویم، حال دیگر ما نسبت به این نکته کاملاً هوشیار شده ایم. بنابراین تنها زمانی به دور و تسلسل واکنشها پایان داده خواهد شد که، من خوب متوجه باشم، گوش بزنم و هوشیار باشم؛ اگر ما این پروسه ناشی از کنش و واکنش را تنها از جایگاه قابلیت‌های استفهامی خود نفهمیم، بلکه نسبت به تمامیت آن شناخت حاصل نماییم، طبعاً میتوان بدان پایان داد. بهمین دلیل درک درست و دقیق این موضوع از اهمیت ویژه ای برخوردار است، پیش از اینکه بخواهیم ابتدا درباره یک ذهن خالی و خالص صحبتی را آغاز نماییم، و یا حتی خواسته باشیم به غور و بررسی چنین سوالی پردازیم که: آیا چیزی و یا حالتی فرای همه اینها عملکرد دارد، و یا درباره این سوال که: آیا تخلیه ذهن بخودی خود نمود کیفیتی نوین خواهد بود.

آیا این ذهن خالی و خالص، یک واکنش است؟ واکنشی که ذهن در برخورد به تمامی مسائل خود، به تمامی دردها و لذتهایش و یا اندوه هایش از خود بروز میدهد؟ تلاشی که ذهن بدان دست میزند تا از دست همه اینها به هیچ پناه ببرد؟

بوهم: البته این کاری است که ذهن همواره میتواند انجام دهد.  
— بله او همواره قادر است راهی را برای فرار بیابد. حال به این سوال رسیده ایم که آیا این امکان

هست که کیفیت ناشی از خلاء در ذهن خود یک واکنش باشد؟ قبول دارید دوست عزیز؟ اما پیش از اینکه ادامه دهیم، میخواهم بپرسم: آیا چنین امکانی وجود دارد که دارای ذهنی فاقد همه این چیزهایی بود که اندیشه

آنها را بوجود آورده؟

بوهم: با موجودیت چنین ذهنی، از اندیشه دیگر کاری ساخته نیست.

– موضوع همین است.

بوهم: از جنبه ای میتوانید بگویید این نمود واکنشی است که در ارتباط با ماده در حرکت قرار دارد.

اما آیا چنین شناختی میتواند تاثیری روی ماده مربوطه باقی بگذارد؟

– بطور دقیق متوجه نشده ام که منظورتان چیست؛ اوه بله، اینرا میفهمم. آیا شناخت روی سلولهای

مغزی که خاطرات در آن جای دارند، میتواند تاثیر بگذارد؟

بوهم: بله. این خاطرات بطور مداوم حرکت کرده و واکنش نشان میدهند، درست مثل هوا و آب، و

تمامی آنچه که در حول و حوش ما قرار دارد.

– در امور فیزیکی و جسمی اگر حرکتی نداشته باشم و واکنش نشان ندهم، طبعاً فلج خواهم شد. اما

از سوی دیگر نشان دادن واکنش آنهم تا بینهایت خود نیز بنحوی از انحاء نمود نوعی فلج است.

بوهم: البته، اگر منظور نشان دادن واکنش غلط باشد! آنهم واکنشهایی در ساختارهای روانی. اما حال

فرض را بر این قرار میدهم که بهرحال بشر شروع به نشان دادن واکنش آنهم در عرصه هایی روانی، کرده است؛

مسئله این خواهد بود که خُب چرا هرگز از این عمل دست برنمیدارد؟ هر واکنشی، واکنش دیگری را میطلبد و

باز هم یکی دیگر را، و تو میبینی که این کار هیچگاه پایان نمییابد و قرنهای همینطور پیش میرود، و هیچ

چیزی نمیتواند جلوی آنرا بگیرد.

– تنها شناخت نسبت به پایه و اساس واکنشهای روانی، قادر است آنرا پایان دهد.

بوهم: پس شما میگویید ماده تحت تاثیر شناختی واقع میگردد که فرای همه اینها عملکرد دارد.

– بله، فرای ماده عملکرد دارد. آیا خلاء در بطن مغز جای دارد؟ یا اینکه تصویری است از خلاء که

اندیشه آنرا بجای خلاء در نظر گرفته است؟ ما میبایست نسبت به این مسئله کاملاً دقیق برخورد نماییم!

بوهم: بله. اما درباره آنچه که ما داریم صحبت میکنیم، فرقی نمیکند که چه سوالی را طرح میکنیم،

اندیشه همواره تلاش میکند که در آن مداخله نماید، چون اندیشه اینطور احساس میکند که انگار منفعتی در

میان است.

– صحیح است.

بوهم: اندیشه هیچ چیزی را در گذشته درک نمیکند، اینکه میتواند نتیجه مناسبی ببار آورد؛ با اینهمه

این نکته را همواره بعنوان عادت مطرح میکند که: خلاء چیز بسیار خوبی است. و اضافه میکند که: من حال

مایلم که خلاء بوجود بیاورم.

– طبیعی است.

بوهم: اندیشه تلاش میکند که در این زمینه منشاء کمکی گردد!

– در این باره ما پیشتر از این صحبت کرده ایم. ما اساس تفکر را درک کرده ایم، حرکاتش را، زمان،

همه این چیزها را. اما من مایلم کشف کنم که آیا این خلاء در درون ذهن جای دارد و یا اینکه فرای ذهن قرار

میگیرد؟

بوهم: منظور شما از ذهن چیست؟

— ذهن عبارت است از تمامی احساسات، اندیشه، شعور خود آگاه، مغز — همه اینها با هم روان و یا جان میباشند.

بوهم: این کلمه روان و یا ذهن، مفاهیم گوناگونی را تداعی میکنند. حال شما آنرا در شیوه ای مشخص مورد استفاده قرار میدهید، شیوه ای که اندیشیدن، احساس کردن، تمایلات و خواسته ها محتوای آن است — که تماماً نمود روندهائی مادی هستند.

— بله، تماماً روندهای مادی هستند.

بوهم: چیزی را که انسان فکر میکند انگار روندهایی غیر مادی هستند.

— درست است. اما ذهن خود پروسه ای مادی میباشد.

بوهم: که در درون مغز و سیستم عصب قرار میگیرد.

— در تمامیت وجود انسان. بشر میتواند این نکته را درک کند که به واکنش مادی میتوان پایان داد. و سپس سوال بعدی من قد علم میکند که: آیا این خلاء خودش را در درون ذهن و یا بیرون آن قرار میدهد (بیرون از آن، این منظور را در نظر میگیرد که مثلاً در یک چیز دیگری خودش را بروز میدهد)

بوهم: در کجا میتواند باشد؟

— منظورم جای دیگری نیست، فعلاً دارم صرفاً این سوال را طرح میکنم...

بوهم: بله.

— قدم بعدی چه خواهد بود؟ آیا این خلاء نمود هیچ چیزی نیست؟ هیچ چیزی؟

بوهم: به هیچ چیزی اشاره ندارد، و منظور ما این است که در هیچ، شکل، ساختار و یا حالت بخصوصی نمود نمی یابد.

— بله. هیچکدام اینها. حال چه شکل باشد، ساختار، کیفیت و یا حتی روش معینی و از این قبیل. اما

با این وصف چه میتواند باشد؟ آیا نمودی از تمامیت انرژی است؟

بوهم: بله، حرکت تمامیت انرژی میباشد.

— حرکت انرژی است. نه اینکه حرکتی ناشی از واکنش باشد.

بوهم: نه اینکه حرکت چیزهایی باشد که نسبت به هم کنش و واکنش دارند. ما میتوانیم موجودیت دنیا را بگونه ای در نظر بگیریم که ناشی از وجود چیزهای دارای واکنش نسبت به هم میباشد. و اینکه همه آنها خود نیز نمود حرکت هستند. با اینهمه آنچه که ما درباره اش صحبت میکنیم، اساساً نوع دیگری از حرکت است.

— بطور کامل نوع دیگری میباشد.

بوهم: این حرکت در هیچ شکل معین یا یک شئی معین بروز نمیکند.

— در هیچ چیز بروز نمیکند، و بهمین دلیل به زمان تعلق ندارد. آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ یا

اینکه ما داریم صرفاً تصویری ذهنی را تداعی میکنیم؟ این یا آن شکل رماتیک، امیدوارانه و یا نمودهای از احتمالات خوش بینانه را؟ البته، من فکر نمیکنم که اینطور باشد، چون ما قدم به قدم به چنین جایگاهی رسیده

و به این نقطه پای گذاشته ایم. بنابراین ما بهیچ وجه خودمان را فریب نداده ایم. حال ما میگوییم که، خلاء هیچ مرکزی ندارد، همچون «من» و یا تمامی واکنشهایی از این دست. در اینجا حرکتی وجود دارد از انرژی بی زمان، انرژی درون این خلاء.

بوهم: اگر به این انرژی بی زمان اشاره میکنید، میتوانیم آنچه را که پیشتر از این نیز گفته بودیم، تکرار نماییم، بطور مشخص اینکه، زمان و اندیشیدن یکی هستند.

— بله، طبیعتاً.

بوهم: آیا علاوه بر این شما به این نکته اشاره دارید که زمان در پروسه ای مادی تنها قادر به ایفای یک نقش میباشد؟

— بله، درست است.

بوهم: بنابراین اگر چنین انرژی بی زمانی وجود دارد به این معنی نیست که در برابر آنچه که حرکت میکند...

— بله، چنین حالتی از انرژی بمعنی ثابت و ایستا بودن آن نیست...

بوهم: پس این دیگر چگونه حرکتی میتواند باشد؟

— حرکت در فاصله، مثلاً رفتن از این نقطه به آن نقطه چیست؟

بوهم: این شکلی از حرکت است.

— یک شکل. و یا حرکتی از دیروز به امروز، و از امروز به فردا.

بوهم: اینها انواع مختلف حرکت میباشدند.

— حُب با توجه به این نکته، حرکت چیست؟ آیا در اینجا حرکتی وجود دارد که حرکت نباشد؟ متوجه منظورم میشوید؟ آیا اساساً حرکتی هست که فاقد هرگونه آغاز و یا پایانی باشد؟ چیزی غیر از اندیشیدن که همواره شروع و پایانی دارد؟

بوهم: البته شما در مورد ماده میتوانید اینطور بگویید: حرکت ماده شاید که شروعی داشته اما هیچ

پایانی نخواهد داشت؛ حرکاتش واکنشی و زنجیره ای پیش خواهد رفت. آیا منظور شما این نیست؟

— نه. منظورم این نیست. اندیشه حرکتی است که شروعی دارد و بجای خود پایانی. حرکتی از ماده است که بصورت واکنشی شکل میگیرد و بدینسان پایان خواهد یافت.

بوهم: آنهم در درون مغز.

— بله. ما به این موضوع واقف هستیم که انواع حرکتها وجود دارد و بیش از این چیزی نمیدانیم. و

پس از آن شخصی آمده و میگوید، حرکت کاملاً متفاوتی نیز وجود دارد. اما برای درک این حرکت لازم است بطور کامل و همه جانبه از حرکت نشأت گرفته از زمان، از حرکات اندیشه و تفکر رها باشیم. برای این که چنین حرکتی را بفهمیم، حرکتی را که نه ...

بوهم: البته درباره این حرکت به دو نکته میتوان اشاره نمود: این حرکت هیچ آغاز و هیچ پایانی ندارد،

علاوه تا به زنجیره ای از حوادث پی در پی در گذشته نیز متصل نیست.

— طبیعی است. این حرکت از هیچ علتی ناشی نمیشود.

بوهم: میدانید، شما میتوانید ماده را همانند حرکتی علت و معلولی بنگرید؛ شاید این کار درست نباشد. اما حال میگویید که حرکت دیگر هیچ آغاز و هیچ پایانی ندارد؛ این حرکت بهیچ وجه منتجه یک سری علتها نیست که پشت سر هم بروز میکنند.

– من میخواهم حرکتی را که حرکت نیست، با کمک کلمات درک کنم. با اینهمه مطمئن نیستم که منظور خودم را در حد لازم توضیح میدهم.

بوهم: اگر که این حرکت یک حرکت نیست، چرا بعنوان یک حرکت نامیده میشود؟

– برای اینکه بهیچ وجه صامت و ساکت نیست، فعال است.

بوهم: پس همان انرژی است.

– بطور گسترده ای حاوی انرژی است؛ و بهمین دلیل هیچگاه آرام نمیگیرد. اما در این انرژی سکوت غلبه دارد.

بوهم: من فکر میکنم میبایست اقرار کنیم که با استفاده از زبان محاوره ای و با استفاده از کلمات بسختی قادر به تشریح این نکات خواهیم بود. پس شما مدعی هستید که انرژی در سکوت قرار داشته و در عین حال دارای حرکت میباشد.

– اما در بطن همین حرکت، حرکتی ناشی از سکوت جریان دارد. آیا گفته هایم مسخره بنظر میرسند؟

بوهم: شما میتوانید بگویید که این حرکتی است متاثر از سکوت که تداوم مییابد.

– این کاملاً صحیح است. میدانید، این همانی هست که موجود هست. ما گفته ایم چنین خلای در ذهن شکل میگیرد. این خلای هیچ علتی ندارد و یا معلول هیچ چیزی نیست. حرکتی متاثر از اندیشه نیست، و یا ناشی از زمان. حرکتی نیست که برپایه واکنشها و کنشهای مادی شکل گرفته باشد. هیچکدام از اینها نیست. و بهمین دلیل این سوال پیش رویمان قرار میگیرد که آیا، ذهن در موقعیتی قرار دارد که چنین سکوتی غیرعادی را که بدون هیچ حرکتی است، در درون خود جای دهد؟ اگر ذهن بطور کامل و مطلقاً خاموش باشد، متاثر از چنین حالتی، در بطن آن حرکتی متولد میشود.

بوهم: فکر میکنم پیش از این نیز به این نکته اشاره داشته ام که در گذشته افرادی همچون ارسطو، چنین چیزی را حس کرده بودند؛ ما در این باره نیز با هم صحبت کرده بودیم. او زمانی که قصد داشت خدا را تفسیر نموده و توضیح دهد، صحبت از حرکتی میکرد که بدون حرکت است.

– آه خدای من. نه. این چیزی نیست که من مایل به اثبات آن باشم!

بوهم: البته شما نمیخواستید که خدا را توضیح دهید، بلکه به نحوی از انحاء ایده ای را تشریح میکنید که بدان شباهت دارد. مردم در گذشته در اندیشه های خود همواره چنین ایده هایی را حفظ میکردند. بعقیده من شاید که چنین چیزهایی هم اکنون از مد افتاده.

– آیا فکر میکنید ما داریم بنحوی چنین اشتیاقی را مجدداً تحریک میکنیم؟

بوهم: من نمیخواهم بگویم تصور ارسطو درست بوده. درواقع او توانسته صرفاً چیزی شبیه بدان را متوجه شود، هرچند که برداشت او در برخی اوقات اساساً متفاوت بوده است.

– آیا موضوع مورد نظر او یک نظریه روشنفکرانه بوده و یا تصویری از یک واقعیت؟

بوهم: پاسخ به این سوال بسیار مشکل است، چون ما در این باره چیز بسیار کمی میدانیم.

— پس با این حساب بهتر است که ما ارسطو را به این مبحث نکشانیم.

بوهم: من میخوامت صرفاً اشاره کنم که ایده مربوط به حرکت ناشی از سکوت، موضوع بی ربط و

مسخره ای نیست؛ چون بهرحال بسیاری از انسانهای کاملاً پذیرفته شده بدان اشاره داشته اند.

— خوشحال هستم! من خوشحال هستم که نسبت به دیوانه نبودن خود میتوانم مطمئن باشم! آیا این

حرکت درونی سکوت، همان حرکت آفرینش است؟ ما البته درباره آفرینشهایی که منظور نظر شاعران و نویسندگان

و یا نقاشان است، صحبت نمیکنیم. من اینها را بعنوان آفرینش در نظر نمی گیرم، آنها صرفاً قابلیت‌های ارزش

آفرینی، تاثیرات ناشی از خاطرات و دانش و از این قبیل میباشند. من فکر میکنم که آفرینش ناشی از سکوت

اساساً تاکیدی به شکل بروز ندارد.

بوهم: این امر حائز اهمیت بسیاری است که تفاوتی بین این حالت از آفرینش و حالت متداول قائل

میشویم. بطور عادی ما آفرینش را در اشکال و ساختارها مورد تائید و تاکید قرار میدهیم.

— بله، چنین آفرینشی همواره در شکل و یا ساختار نمود مییابد. بنابراین بنظر میرسد که دیوانگی ما

فراتر از این حرفهاست. حُب فکر میکنم که میتوانیم گامی به جلوتر برداریم. آیا میتوانیم بگوییم که این حرکت،

حرکتی که متأثر از زمان نیست، در تمامی اعصار و دورانها همواره تازه هست؟

بوهم: بله. این حرکت در همه اعصار نیز تازه است، در این مفهوم که آفرینش همواره نو باقی میماند،

این گفته را میتوانید قبول کنید؟

— آفرینش در همه اعصار نیز تازه است. میدانید، این آن شگفتگی خارق العاده است که بسیاری از

هنرمندان در تلاش برای کشف آنند. بهمین دلیل آنها خودشان را در انواع عرصه های بی معنی و مضحک رها

میکند، ولیکن بسیار بندرت برخی از آنها به درک این نکته میرسند که برای چنین آفرینشی، ذهن میبایست

ساکت باشد، و از درون چنین سکوتی است که حرکتی نو و همیشه تازه متولد میشود. ولیکن از همان لحظه ای

که این حرکت مورد توجه و شناسائی قرار میگیرد...

بوهم: ... آیا چنین وقوفی و یا تکیه داشتنها و تاکید نمودنها، و خلاصه همه چنین اعمالی تنها در

بطن اندیشه بروز مییابند؟

— بله، کاملاً درست است.

بوهم: و ممکن است که این حرکت در لحظه توجه و شناخت بسیار دلچسپ و جالب باشد، اما از همان

لحظه تثبیت شده و خود تبدیل به مانعی برای تداوم حرکت آفرینش میگردد.

— چندی پیش فردی مطلع در هند بمن گفت که در زمانهای قدیم، مردم پیش از اینکه بخواهند برای

خدایان خود و یا هرنامی که به آن میدادند، مجسمه ای بتراشند، میبایست بطور عمیق و کامل در حالت مراقبه

قرار میگرفتند. در حین مراقبه و درست در یک لحظه خاص آنها چکش و قلم را برای کار بدست میگرفتند.

بوهم: آنگاه آفرینش چیزی است که از درون خلاء شکل میگیرد. البته همانطور که متوجه هستید، این

موضوع دیگری است. مثلاً بومیان استرالیایی گاهاً اشکالی را روی ماسه نقاشی میکنند، بهمین دلیل هیچگاه

اثری از آنها باقی نمیماند.



— بله درست است.

بوهم: شاید ما میتوانیم اندیشیدن را از این زاویه نیز در نظر بگیریم. همانطور که میدانید، سنگ مرمر حالت بسیار ثابتی دارد و بیش از هزاران سال دوام میآورد. و هرچند که معماران اصیل توانسته بودند این خصوصیت مرمر را دریابند، اما مردم بطور کلی مرمر را یک سنگ ثابت و بدون تغییر در نظر میگیرند. — خُب فکر میکنید، تمامی این آموخته‌ها و مفاهیم با زندگی روزمره من در چه رابطه‌ای قرار میگیرند؟ این امور در چه راستائی در اعمالم، واکنشهای عادی فیزیکی من، نسبت به سروصدا، نسبت به درد و انواع ناهنجاریها و غیره نقش بازی میکنند؟ زمانیکه این حرکت ناشی از سکوت جریان دارد، حالت جسمی من چگونه خواهد بود؟

بوهم: البته، تا زمانیکه ذهن ساکت باشد، اندیشه مرده‌ای بیش نخواهد بود. — به این هم میرسیم. آیا میتوان گفت که حرکت درونی سکوت با تمامی سرزنده‌گی بی پایانش، همواره دارای نظم کامل میباشد که خود نمود نظم محاط بر تمامی هستی است؟ بوهم: میتوان چنین نظری را پذیرفت که نظم درون هستی، از بطن این خلاء و سکوت نشأت میگیرد. — پس با این وصف چه رابطه‌ای بین ذهن و هستی وجود دارد؟ بوهم: آیا از ذهن خاصی صحبت میکنید؟ — نه، فقط ذهن.

بوهم: ذهن بطور عام؟ — ذهن. ما درباره ذهن عام و ذهن خاص چه در سطح و چه در عمق بحث داشته ایم، در اینجا تنها ذهن مورد نظر میباشد.

بوهم: میخواهید اینطور بگویید که منظور ذهنیت گیتی و تمامی هستی است؟ — من مایل نیستم که این کلمه گیتی و یا آسمانی را مورد استفاده قرار دهم. بوهم: منظور از روح و یا ذهن آسمانی و یا ذهنیت تمامی هستی، آیا چیزی است که فرای ذهن خاص قرار دارد؟ اما بنظر میرسد که کلمه‌ای بسیار ثقیل باشد. — آیا میتوانیم از کلمه دیگری استفاده کنیم؟ البته نه دنیوی و جهانی و از این حرفها. بلکه ذهنی که فرای ذهن خاص قرار دارد.

بوهم: البته، شما میتوانید بگویید که این همان مبداء و منشاء میباشد، پایه و اساس کار است. حتی میتوان آنرا ذاتی نیز نامید.

— من حتی مایل نیستم کلمه «ذات» را نیز مورد استفاده قرار دهم. بوهم: ذات بمفهوم لغوی خود بمعنی چیزی است که از محدودیت رها میباشد، از هر نوع وابستگی آزاد است.

— قبول، اگر که شما این نکته را تأیید میکنید که «ذات» عبارت از رهایی از هر نوع محدودیت و وابستگی هاست. بوهم: از هرگونه مناسبات.

– پس ما این کلمه را استفاده میکنیم.

بوهم: این کلمه برخی معانی جنبی ناخوشآیند نیز دارد.

– طبیعی است. اما بیایید در این لحظه حداقل از آن برای راحتی کارمان استفاده کنیم. در اینجا یک سکوت ذاتی وجود دارد، و در این سکوت حرکت شکل میگیرد، و این حرکت طی تمامی قرنهاي متمادی و در تمامی اعصار همواره نو میباشد. رابطه چنین ذهنی با کلیت هستی و تمامی کهکشان چگونه هست؟

بوهم: آیا منظور شما جهان هستی از نگاه مادی آن است؟

– تمامی جهان هستی: ماده، درخت، طبیعت، انسان، آسمان.

بوهم: این سوال بسیار جالبی است.

– تمامی پهنه گیتی و کهکشان بر اساس نظمی پیش میرود؛ چه این نظم سازنده باشد و یا تخریب گر، کماکان در یک انتظام معینی پیش میرود.

بوهم: میدانید، نظم بر اساس کیفیت ذاتی خود یک ضرورت است؛ و یقیناً نمیتواند بگونه ای دیگر باشد. اگر چه نظم، آنچه را که ما بطور عام میشناسیم، دارای ضرورتی قطعی نیست. شما میتوانید آنرا تغییر دهید؛ اون میتواند به این و یا آن چیز معین وابسته باشد.

– انفجار یک کوه آتشفشان نشانه نظم است.

بوهم: این نمود نظم تمامی کهکشان و تمامی هستی است.

– درست است. بنابراین در کهکشان و گیتی نظم تسلط دارد، و این ذهن، ذهنی که ساکت است، بطور

کامل در این نظم جای میگیرد.

بوهم: بله در مفهومی از ذهنیتی ذاتی جای میگیرد.

– بله ذهن ذاتی. آیا این ذهن خود تمامیت هستی میباشد؟

بوهم: یگانگی این ذهن و تمامیت هستی در چه مفهومی میتواند مطرح باشد؟ منظور شما روشن

نیست.

– بدین مفهوم است که، آیا در بین این ذهن ذاتی و موجودیت گیتی، تفاوتی و یا مانعی وجود دارد؟

یا اینکه هردوی آنها یکی هستند؟

بوهم: هردوی آنها یکی هستند.

– من میخواستم به همین نکته برسم.

بوهم: در اینجا، یا نوعی دوگانگی بین ذهن و ماده وجود دارد، و یا هردوی آنها یکی هستند.

– همینطور است. آیا این نظری گستاخانه است؟

بوهم: نباید اینطور باشد. منظورم این است که بهرحال در اینجا این دو حالت مطرح میباشند.

– مایلم به این اطمینان دست یابم که آیا ما برای رسیدن به چیزی که بجای خود به دقتی بسیار ویژه

نیاز دارد، بیش از حد عجله نمیکنیم؟ درک و تشریح این موضوع هوشیاری و توجه گسترده ای را میطلبد.

متوجه منظورم میشوید؟

بوهم: بله. بیایید مجدداً به جسم انسان برگردیم. ما گفته ایم که ذهن و یا همان روان، چیزی است که

در ارتباط با جسم قرار دارد - اندیشیدن، احساس کردن، خواستن، چه ذهن خاص باشد و یا ذهن عام - در هر حالت بخشی از پروسه ای مادی است.  
- دقیقاً.

بوهم: و از جسم انسان جدا نیست.

- این درست است. همه این واکنشها پروسه هایی مادی میباشند.

بوهم: در واقع امر آنچه که برای ما تداعی ذهن هست، چیزی غیر از تن آدمی نمیتواند باشد.  
- درست است.

بوهم: حال شما اینرا به عرصه ای بزرگتر گسترش داده و میگویید که تمامی گیتی در چنین حالتی واقع است. و سپس این سوال مطرح میشود که، آیا آنچه را که ما ذهنیت و یا روان تمامی گیتی و تمامی هستی مینامیم، چیز دیگری است نسبت به آنچه که ما همان جهان مادی و یا گیتی مینامیم؟  
- کاملاً درست است. حال آیا متوجه میشوید که چرا من به وجود نظم در زندگی روزمره مان تاکید میکنم و نه اینکه در پروسه اندیشیدن ما؟

بوهم: البته، اندیشیدن خود به شکلی نمود نظم است، آنهم نظمی ناشی از مقایسه.

- درست است. در درون این پروسه طبعاً میبایست نظمی باشد که...

بوهم: ... از محدودیت رها باشد.

- بله. بله، اینرا میبایست ما در زندگی روزمره خودمان داشته باشیم - و این بدین مفهوم است که هیچ تضادی نباشد، هیچ مقابله و مبارزه ای در کار نباشد، حال از هر نوع و جنس و پایه ای میخواهد باشد..  
بوهم: بیایید به نظم درون اندیشه نظری بیافکنیم. تازمانیکه این نظم اصولی و منطقی است، در نظم بمفهوم عام جای دارد. اما نظم درون مغز توسط مقابله ها و درگیریهای درونی مختل میشود، در اینجا دیگر به مرز معینی میرسد. اندیشه تا پیش از آنکه به مقابله و تضادی برسد، کارکردی همگون و در راستای نظم عمومی دارد. آنجا دیگر مرز اوست.

- اگر در زندگی روزمره من بطور عمیق و همه جانبه نظم برقرار باشد، هیچ نشانی از ناهنجاری و یا گیج سری نباشد، در چنین وضعیتی چه رابطه ای بین این نظم درون زندگی من با نظم تمامی هستی برقرار است؟ آیا حرکت ساکت ناشی از چنین نظمی، متاثر از آن چیز غیرمعارف، میتواند هیچ نقشی در زندگی من داشته باشد؟ با توجه به اینکه در آن زندگی از نظر روانی و یا درونی نظمی حاکم باشد؟ آیا سوال را متوجه میشوید؟

بوهم: بله، ما بعنوان مثال گفته ایم که آتشفشان نمود مشخص و کامل نظم درون گیتی است.

- یا یک پلنگ، که یک خرگوش را میکشد.

بوهم: آنگاه این سوال باقی میماند که آیا موجودی همچون انسان در یک زندگی عادی میتواند اینچنین باشد؟

- بله همین است. اگر اینطور نباشد، درک نخواهم کرد که نظم کهکشان در چه راستایی پیش میرود.

بوهم: البته اون هیچ هدفی در رابطه با نمود و هویت انسانی ندارد. میدانید، در اینجا افرادی وجود

دارند که خواهند گفت، هیچکس خودش را نسبت به امور و نظم گیتی و کهکشان و اینها درگیر نمیکند. ما صرفاً خودمان را به امور اجتماع خود و نسبت به اعمال خود درگیر میکنیم. اما این درست همان لحظه ای است که چنین اشتباهی بروز میکند، چون تمامی اموری از این دست مملو از مقابله ها و درگیریهاست.

— مشخصاً. اینها چیزهایی است که اندیشه عامل شکل گیری آنهاست.

بنابراین آن حالت و آن جو مورد نظر که نشانه ای از وجود نظم مطلق است، روی زندگی روزمره من تاثیر میگذارد.

بوهم: بله. البته من فکر میکنم برخی دانشمندان قطعاً خواهند پرسید که چگونه؟ میدانید، شما میتوانید بگویید که موجودیت کهکشان و گیتی از ماده است، و قوانین این ماده روی زندگی روزمره ما تاثیر گذار میباشد. اما این روشن و دقیق نیست، چگونه این تاثیر روی ذهن عملکرد دارد؛ و یا اینکه در اینجا ذهنیتی ذاتی موجودیت دارد که در زندگی روزمره ما تاثیرگذار است.

— آها! خوب بیایید ببینیم که زندگی روزمره من چیست؟ بی نظمی، و زنجیره بی انتهائی از واکنشها.

درست است؟

بوهم: بله، در بخش وسیعی همینطور است.

— و اندیشه همواره میجنگد تا بر آن نظمی مستقر گرداند. اما اگر چه او این هدف را در مدنظر دارد،

اما در درون ذهن کماکان بی نظمی حاکم است.

بوهم: چون اندیشه همواره محدود به تقابلهای درونی خود است.

— طبیعی است. اندیشه همواره بی نظمی میآفریند، چون خودش محدود میباشد.

بوهم: از لحظه ای که تلاش میکند از موجودیت مرزهایش بگذرد، بی نظمی حاکم میشود.

— درست است. حال دیگر اینرا فهمیدم، من در چنین حالتی قرار گرفته ام، نسبت به آن شناخت یافتم،

بدینسان من نظم مطمئنی را در زندگی خود دارم. اما این نظم نیز محدود میباشد. من روی آن حساب میکنم،

و میگویم که این حالت محدودیتهایی دارد.

بوهم: برخی ها اینرا تائید میکنند و خواهند گفت: "چرا میخواهید از این بیشتر داشته باشید؟"

— من در واقع چیزی ندارم.

بوهم: اما دیگران شاید که بگویند: "اگر ما در عمل قادر بودیم زندگی مادی خودمان را در نظم پیش

ببریم، شاید که میتوانستیم خوشبخت باشیم."

— من میگویم، بیایید اینکار را بکنیم! اینکار میبایست انجام گیرد! اما در تمامی گستره اعمالمان، و

میبایست این نکته را بطور مشخص در نظر بگیریم که همه این اعمالمان کماکان محدود میباشد!

بوهم: حتی عالیترین نوع نظمی که ما شکل میدهیم باز هم محدود میباشد.

— و ذهن این محدودیت را تشخیص داده و میگوید، بیایید از این فراتر برویم.

بوهم: چرا؟ در اینجا افرادی میتوانند بگویند که، چرا نمیتوانیم درون همین محدودیت خوشبخت باشیم،

آنها زمانیکه ما برای جابجائی ها، تغییرات، برای اندیشه هایی نو، و برای کشف نظامهای جدیدتر تلاش

میکنیم؟ هنرمند اشکال جدید هنری را کشف میکند، دانشمندان علوم جدید را کشف میکنند.

— اما همه اینها کماکان محدود باقی میمانند.  
بوهم: اغلب این احساس بوجود میآید که ما تا همینجا میتوانیم پیش برویم، و ما میپذیریم که بیش از این امکان ندارد.

— منظور شما درک این احساس است که ما به این وضعیت انسان گردن بگذاریم؟  
بوهم: البته، چنین حالتی نیز ممکن است بروز نماید، اینکه برخی ها مدعی شوند، بشر قادر است خیلی بهتر و بیشتر از آنچه انجام میدهد، دستآورد داشته باشد.

— با اینهمه وضعیت کماکان به همان روال سابق باقی میماند، چه با اصلاحاتی بیشتر و یا کمتر.  
بوهم: بعضی افراد مدعی خواهند شد، زندگی انسان به حدی بسیار گسترده و همه جانبه میتواند بهتر گردد.

— اما این هم کماکان محدود است.  
بوهم: بله، بیایید این موضوع را قدری روشنتر نماییم. فکر میکنید چه مسئله ای عامل این محدودیت هست؟

— این محدودیت، آزادی را به مفهوم واقعی نمیشناسد؛ در بطن آن آزادی محدودی جریان دارد.  
بوهم: بله. بنابراین آخرالامر میرسیم به مرزهایی از آزادی. این چیزی است که ما نسبت به آن واکنش نشان میدهیم، و با این واکنش کماکان ما به حالت تقابل بر میگردیم.  
— بله. اما اگر من متوجه شوم که حرکاتم صرفاً در محدوده معینی است، فکر میکنید آنگاه چه اتفاقی روی خواهد داد...؟

بوهم: طبعاً متوجه میشوم که تحت کنترل نیروهائی قرار دارم.  
— بدون تردید، آنگاه ذهن بطور خودبخودی در مقابلش قرار میگیرد.  
بوهم: این نکته مهمی است. میدانید، ذهن خواهان آزادی است. قبول دارید؟  
— کاملاً واضح است.  
بوهم: او میگوید که آزادی بهترین چیزهاست. آیا ما اینرا میپذیریم و متوجه هستیم که این خلوص یک واقعیت است؟

— بعبارت دیگر، اینکه من تشخیص میدهم در یک محدوده اسیر هستم.  
بوهم: در اینجا هستند افرادی که به این حالت عادت کرده و میگویند: "من این حالت را میپذیرم."  
— من نمیخواهم اینرا بپذیرم. ذهن من میگوید که میبایست از زندانی بودن خلاص گردد. من یک زندانی هستم، و زندان هم خیلی زیباست، بسیار شیک است و خیلی هم راحت. اما اون بهرحال محدود است، و با اینهمه ذهن میگوید، میبایست حالتی از آزادی وجود داشته باشد که فراتر از همه اینهاست.

بوهم: کدام ذهن اینها را میگوید؟ آیا ذهن خاص مربوط به هویت انسانی اینرا میگوید؟  
— آها! چه کسی میگوید که در اینجا میبایست آزادی باشد؟ اوه، این خیلی ساده است. خود درد اینرا میگوید، همان اندوه و درد کشیدن است که بطور ساده به گذشتن و رهائی از آن رای میدهد.  
بوهم: این ذهن در حالت خاص است که احساس درد میکند، علیرغم اینکه به این محدودیت آشناست.

– طبیعتاً.

بوهم: و بهمین دلیل این ذهن خودویژه به شکلی دارای این احساس هست که چنین حالتی بهیچ وجه مساعد نیست. اما او نمیتواند این حالت را از بین ببرد. در چنین حالتی احساسی از پذیرش ضرورت آزادی در این ذهن شکل میگیرد.

– آزادی یک ضرورت است، و هرمانعی برای آزادی باعث پس رفت میشود. قبول دارید؟

بوهم: ضرورت آن بهیچوجه همانند ضرورت، آنهم در نمودی بیرونی نیست که همانند معلولی ناشی از یک کنش مشخص باشد.

– بله آزادی یک واکنش نیست.

بوهم: نیاز به آزادی نیز یک واکنش نیست. برخی ها خواهند گفت که اگر شما در زندان قرار بگیریید، طبعاً میبایست واکنش نشان دهید.

– مگر فکر میکنید حالا ما در کجا هستیم؟ میدانید، تجسم آن بدین گونه است که ما میبایست از زندان کنشها و واکنشها آزاد گردیم، از محدودیت اندیشه رها شویم، و بطور کلی از هرگونه حرکتی که در محدوده و تحت تاثیر زمان شکل میگیرد. برایمان واضح هست که میباید از همه اینها آزاد شویم، آنهم پیش از درک یک ذهن خالی، پیش از درک نظم درونی تمامیت هستی و کهکشان و غیره؛ نظمی که طبعاً خود تبدیل به نظم همان ذهن میگردد. بنظر میرسد که سوالات زیادی مطرح میکنیم، آیا میخواهیم بهمین روال پیش برویم؟ بوهم: البته، شما میدانید که آزاد نبودن، خود برای بسیاری جاذبه دارد.

– طبیعی است. اما من به این جاذبه علاقه مند نیستم.

بوهم: اما شما پرسیدید که آیا ما میخواهیم همینطور پیش برویم. این موضوع ما را به این فرضیه میرساند که ممکن است چنین محدودیتی خود جاذبه داشته باشد.

– بله. من توانسته ام در بطن همین محدودیت و زندانی بودن، اطمینان، امنیت، لذت و غیره کسب کنم. من تشخیص میدهم که همراه چنین لذتی و یا چنین اندوهی هیچ نشانی از آزادی موجود نیست. ذهن میگوید: شما میباید نه بعنوان یک واکنش، بلکه عمیقاً از همه اینها رها گردید. ذهن برای رسیدن به این نکته و ماندن بدون هیچ تضادی، نیازمند نظم و مقررات خاصی است و شناخت ویژه ای را طلب میکند. بهمین دلیل من از همه کسانی که در حول و حوش من در چنین عرصه هایی تحقیقات بسیار زیادی را پیش برده اند سوال میکنم، آیا ما میتوانیم به چنین حدی برسیم؟ یا اینکه پاسخگویی به ضروریات جسمی ما – احساس مسئولیت ما در قبال اعمال روزمره مان، برای همسرم، برای فرزندانم و همه این چیزها – مانعی را در برابر آزادی کامل ایجاد میکنند؟ پاسخ روحانیون، مقدسین و تارکین دنیا به این سوال بدینگونه است: "شما میبایست از این دنیا دست بشویید".

بوهم: ما در این باره صحبت کرده بودیم.

– بله. این شکل دیگری از حماقت است، هرچند بسیار متأسف هستم که میبایست اینرا بگویم. ما همه اینها را پشت سر گذاشته ایم، بنابراین دیگر از دنبال کردن این راه صرفنظر میکنیم. حال میپرسم آیا هستی و ذهنی که خودش را از همه این چیزها خالی کرده، یکی و یگانه هستند؟

بوهم: آیا اینها یکی هستند؟

— آنها بهیچ وجه از هم جدا نبوده بلکه دقیقاً یگانه هستند.

بوهم: بنابراین شما میگویید هستی مادی جهان همانند جسمی برای روان در گسترهٔ تمامیت هستی است.

— بله، قبول دارم.

بوهم: البته این نظریه ای است که تداعی کاملاً شاعرانه ای از موضوع است!

— ما میبایست بسیار هوشیار و مواظب باشیم که در کجراهه قدم برنداریم و مبادا فکر کنیم که ذهن

مربوط به تمامیت هستی چیزی است که همواره در کارزار بوده و در اینجا عملکرد دارد.

بوهم: چه میخواهید بگویید؟

— بشر میگوید که خدا در همه جا هست؛ براهمان، و یا ذات اقدس، همواره در هر زمانی وجود دارد،

و هر آنچه را که تو انجام میدهی، برای خالص نمودن خود و رسیدن به اوست. این حکمی بسیار خطرناک

میباشد، چون شما آنگاه خودبخود به این نتیجه خواهید رسید که آن چیز جاودانه در من جای دارد.

بوهم: اما من معتقدم که این یک تصور تخیلی محض است.

— طبیعتاً.

بوهم: در این حالت یک مشکل بطور منطقی بروز میکند که در کلمه «تمام اعصار و قرون» محتوایی

ناشی از زمان وجود دارد و از سوی دیگر ما تلاش میکنیم درباره چیزی صحبت کنیم که هیچ کاری بکار زمان

ندارد و بی زمان میباشد. بنابراین ما میتوانیم آنرا در اینجا و آنجا و یا حالا و دیروز و امروز و از این قبیل

جایجا نماییم!

— ما به این نکته رسیده ایم که در اینجا یک ذهن آسمانی، روانی مرتبط به تمامیت هستی موجودیت

دارد و روان انسان میتواند بخشی از آن محسوب شود، اما دقیقاً زمانی بدینگونه خواهد بود که در اینجا رهائی

آنهم در واقعی ترین و عمیق ترین مفهوم خود وجود داشته باشد.

بروک وود پارک، هامپ شایر، ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۰